

هویت ملی

• سید حسن امین

۱- جشن طبیعت

طبیعت به عنوان «محیط زیست» از عوامل مهم تمدن ساز است؛ در طول تاریخ اکثر تمدن‌های کهن در کناره رودها و ساحل دریاها بالیده‌اند. این است که جشن طبیعت در همه تمدن‌های پیشین سابقه دارد. از سوی دیگر، فضای طبیعی و فصول طبیعت، خواه ناخواه در حافظه‌ی جمعی و وجدان گروهی هر قوم و ملتی به طور عام و در ذهن و شخصیت هر فردی به طور خاص و در هنرنامه‌ی‌های هر هنرمندی به طور اخص تأثیر می‌گذارد. این که ایرانیان از دیر باز آمدن بهار را جشن گرفته‌اند، این که نقاشان و نگارگران زیبایی‌های طبیعت را به تصویر کشیده‌اند و شاعران از سرسبزی طبیعت در بهار سخن گفته‌اند، عادی و طبیعی است. افزودن بر آن، هنرمند ممکن است برای شناخت «سیر» طبیعت، بیرون آمدن بدر از دل خاک، به گل نشستن درختان، رویدن گل و گیاه، زایش و بالیدن کودکان و پرواز پرندگان در آسمان و تاختن آهوان در دشت و... را در هنر خود تصویر سازی کند.

در حوزه تمدنی ایران، بزرگ‌ترین جشن طبیعت که با هویت ملی ما نیز گره خورده است، جشن نوروز در آغاز بهار است. اما در غرب مسیحی، بزرگ‌ترین جشن سالیانه (کریسمس) در ۲۵ دسامبر و آغاز سال نو میلادی در اول ژانویه یعنی هر دو در فصل زمستان است. جشن کریسمس در حوزه تمدنی غرب در ماه سرد دسامبر اگرچه در هزاره اخیر عنوان میلاد مسیح را یدک می‌کشد، به حقیقت یک جشن طبیعت میتراپی در زمستان است که از حوزه تمدنی ایران در عصر امپراتوری روم به غرب منتقل شد.

جشن نوزایی طبیعت و آمدن بهار، در فرهنگ ایرانی پیشینه‌ای دیرینه دارد و آیین‌های نوروزی به داستان‌های اساطیری و به ویژه داستان آفرینش جهان، جشن اهورا مزدا، و به تخت نشستن جمشید در نخستین روز فصل بهار بر می‌گردد. چنان که فردوسی می‌گوید:
به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هر مژ فرودین بر آسوده از رنج تن، دل زین

۲- نوروز و سده: شاهی بر فرهنگ و دادگری

در عصر هخامنشی و ساسانی تمام ملل امپراتوری در جشن طبیعت در نوروز و سده و... شرکت می‌جستند و چنان که ما در کتاب تاریخ حقوق ایران به تفصیل ذکر کرده‌ایم،^۱ با آوردن مالیات مخصوص «آیین» به دولت ایران، به نوعی به گفت و گوی تمدنی و

بده و بستان میان فرهنگی دست می‌زدند. به علاوه، پادشاهان ایرانی در این جشن‌ها، بی‌حاجب و دربان، بارعام می‌دادند و به تنظلم و دادخواهی مردم می‌پرداختند؛^۲ چنان که خواجه نظام‌الملک طوسی می‌گوید:

«رسم ملکان عالم عجم چنان بوده است که روز مهرگان و روز نوروز پادشاه مر عامه را یار دادی، و هیچ کس را بازداشت نبود؛ و پیش به چند روز، منادی فرمودی که بسازید فلان روز را، تا هر کسی شغل خویش بساختی و قصه خویش بنوشتی و حجت خویش به دست آوردی، و خصمان کار خویش بساختندی و چون این روز بودی، منادی ملک از بیرون در بایستادی و بانگ کردی که: اگر کسی مر کسی را بازدارد از حاجت برداشتن در این روز، ملک از خون او بیزار است. پس ملک، قصه‌های مردمان بستدی و همه پیش بنهادی و یک‌یک می‌نگردی. اگر آنجا قصه‌ای بودی که از ملک بنالیده بودی، موبد موبدان را بر دست راست نشانده بودی... پس ملک برخاستی و از تخت به زیر آمدی پیش موبد به دو زانو بنشستی، گفتی: نخست از همه داوری‌ها داد این مرد از من بده و هیچ میل و محابا مکن... پس موبد بنگریستی، اگر میان وی و خصم وی حقی درست شدی، داد آن کس به تمامی بدادی.»^۳

۳- چگونگی نجات نوروز از دست ایران ستیزان

به شرح کتاب‌های هیأت و نجوم قدیم، روز سه‌شنبه نهم خردادماه فرسی، کره خورشید درست به هنگام ظهر به نقطه اعتدال ربیعی می‌رسیده است و بدین‌گونه نیمه اول آن روز سه‌شنبه (تا پیش از ظهر) به حساب سال گذشته و نیمه دوم آن (از زوال ظهر به بعد) به حساب سال آینده گذاشته می‌شده است. بدین ترتیب بعد از ظهر روز سه‌شنبه یعنی شب چهارشنبه پایانی هر سال به حقیقت برای مردم ایران باستان، نخستین روز سال جدید (نوروز) شمرده می‌شد و از این رهگذر، مردم «چهارشنبه سوری» را در حقیقت به عنوان «نوروز» جشن می‌گرفتند. اما بعدها، چون برابر تقویم‌های رسمی، نوروز همیشه نمی‌توانست در شب چهارشنبه واقع شود، «چهارشنبه سوری» به آخرین چهارشنبه هر سال منتقل شد. پس از حمله اعراب به ایران، خلیفگان اموی و جمعی از فقیهان متحجر اهل سنت با برگزاری آیین‌های نوروزی و چهارشنبه سوری مخالفت ورزیدند. تا آنجا که بعضی از اسلام شناسان دانشمند ایرانی همچون ابوحامد

غزالی در کیمیای سعادت، نیز نوروز را شعار گبران خوانده و حرام دانسته‌اند. اما، اکثر ایرانیان به رغم گرایش به اسلام دست از این سنت کهن ایرانی برنداشتند و به اختصاص در دوران حاکمیت سلسله‌های شیعه به ویژه سلاطین آل بویه و اغلب پادشاهان صفوی، مانند شاه عباس، رسماً نوروز را گرامی داشتند.

دلایل گرایش ایرانیان به تشیع و بررسی مصادیق تلفیق پیام‌ها و آموزه‌های پیشوایان شیعه با فرهنگ کهن ایرانی، بسیار قابل ملاحظه و جالب توجه است. برای نمونه، می‌بینیم که ایرانیان به تدریج به تشیع گرویدند. آن‌گاه شیعیان ایران، برای تکریم آیین‌های نوروزی یعنی رفع شبهه‌های مذهبی از جشن گرفتن این سنت ایران باستان، اولاً، آتش افروزی شب چهارشنبه سوری را که به گزارش ابوبکر نرشخی در تاریخ بخارا «عادتی قدیم» بود، به قیام مختار ثقفی برای خون خواهی امام حسین (ع) و جنبش ابومسلم خراسانی برضد امویان نسبت دادند و ثانیاً، نوروز را مصادف با روز نصب امام علی (ع) به ولایت به دست پیامبر در غدیر خم و همچنین روز اجلاس امام علی (ع) به خلافت ظاهری دانستند، چنان که شاردن فرانسوی (ولادت در پاریس ۱۶۴۳ م. - وفات ۱۷۱۳ م. در لندن) که مدت ده سال در ایران زیست و در این مدت، اوضاع تاریخی و سیاسی و اجتماعی و نظامی ایران را مطالعه کرد، در سفرنامه‌اش که آن را «دایرةالمعارف تمدن ایران در عصر صفوی» خوانده‌اند، تصریح می‌کند که شیعیان در عصر صفوی، نخستین روز سال شمسی را «عید مذهبی» و روز «انتصاب حضرت علی به ولایت پیامبر» می‌دانستند.^۳ به عبارت دیگر، شیعیان نه تنها روز غدیر خم را مصادف نوروز دانسته‌اند، بلکه همچنین روز به خلافت نشستن حضرت علی را پس از عثمان روز تحویل آفتاب به برج حمل گرفته‌اند، چنان که ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ ق) رساله‌ای مخصوص در باب نوروز تألیف کرده و طی آن براساس روایتی از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق (ع) چنین نقل کرده است که:

«ای معلی! نوروز، روزی است که خدای تعالی از ارواح بندگان خود عهد نامه گرفته که او را بندگی نمایند ... و اول روزی است که آفتاب طلوع کرده و بادی که درختان را بارور می‌سازد، وزیده، و خرمی زمین آفریده شده، و روزی است که کشتی نوح بر زمین قرار گرفته ... و روزی است که جبرئیل (ع) بر حضرت رسالت (ص) نازل شد به وحی، و روزی است که آن حضرت بت‌های کفار را شکست ... و روزی است که حضرت رسالت (ص) امر فرمود یاران خود را با حضرت امیرالمؤمنین (ع) بیعت امارت نمایند ... و روزی است که بار دوم اهل اسلام با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند، و روزی است که آن حضرت در جنگ نهر وان فتح کرد ... و روزی است که قائم آل محمّد یعنی حضرت صاحب الامر (ع) ظاهر می‌شود و روزی است که آن حضرت بر دجال ظفر می‌یابد ... و هیچ نوروزی نیست که ما توقع خلاصی از غم نداشته باشیم زیرا که این روز به ما و شیعیان ما نسبت دارد، عجمان آن را حفظ کرده‌اند و شما ضایع کرده‌اید»^۴

چنین روایت‌هایی که از سوی بزرگانی همچون فیض کاشانی تأیید شده است، شاهد امتزاج دو رکن هویت ملی ایرانیان یعنی «ایرانیّت و اسلامیّت» است. کاربرد این دو عنوان برگرفته از قول زنده

یاد دکتر محمّد مصدق است که در دفاعیات خود در دادگاه فرمایشی گفت:

«من ایرانی و مسلمانم و علیه هر چه ایرانیّت و اسلامیّت ما را تهدید می‌کند، تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم»^۵

اقوال و روایت‌هایی همچون روایت معلی بن خنیس همچنین به نوبت خود نشانه‌ای از تأثیر متقابل تمدن‌ها و یا «خدمات متقابل اسلام و ایران» (به قول شهید مرتضی مطهری) است زیرا در نتیجه این گونه تأثیر و تأثرهای فرهنگی / دینی، شیعیان پیوسته نوروز را گرامی داشته و جشن باستانی را در مذهب تشیع با اسلام باوری خود در آمیخته‌اند، چنان که هانف اصفهانی می‌گوید:

همایون روز نوروز است امروز و به فیروزی به اورنگ خلافت کرده شاه لافتی ماوا

از آن پس یعنی از زمان صفویان تا عصر قاجار عید نوروزی را ایرانیان توأمان با عید غدیر دو جشن بزرگ شیعی، ایرانی تلقی کردند. چنان که عبدالله مستوفی می‌گوید: «ورود آداب مذهبی در عید نوروز به جهت حدیثی ... از امام صادق (ع) در تجلیل نوروز ... عهد گرفتن خدا در عالم «ذر» ... آرام گرفتن توفان و نشستن کشتی نوح به کوه جودی، روز مبعث پیغمبر ما، همچنین روز فتح مکه ... روز عید غدیر خم، روز خلافت امیرالمؤمنین بعد از عثمان ... همه با نوروز مصادف بوده است»^۶

در عصر شاه عباس صفوی نوروز و محرم، مقارن شد و چون ایرانیان مراسم نوروز را کنار نگذاشتند، شیخ بهایی عالم بزرگ ذوفنون و شیخ الاسلام رسمی وقت، «رنده» ماده تاریخ آن سال را «علی بیخشد» یافت؛ اما کلام شیخ بهایی و هم سخن فیض کاشانی را در باب نوروز و نیز گفتار زنده‌یاد دکتر مصدق را در باب هویت ملی خودمان که مبتنی بر دو رکن «ایرانیّت و اسلامیّت» است، تکرار می‌کنیم و می‌گوییم که دشمنی با هیچ یک از این دو رکن اساسی عاقلانه نیست. آن ایرانی که با دیانت، مخالفت می‌ورزد و با کل سنت‌های بازمانده از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های خود ما به چشم نفرت می‌نگرد، غافل است که مردم بام تا شام در خرید و فروش‌ها برای صد تومان و هزار تومان چانه می‌زنند، اما با شوق تمام با پرداخت صدها هزار تومان به زیارت خانه‌ی خدا و قبر پیامبر و کربلا و نجف می‌روند؛ آیا کسی اهالی ایران را مجبور می‌کند که برای رفتن به مکه نام‌نویسی کنند یا در ماه محرم برای مجالس عزاداری امام حسین (ع) هزینه کنند؟ دکتر مصدق در چنین ایامی وقتی می‌خواست سخنرانی کند، اول می‌گفت: السلام علیک یا ابا عبدالله و علی‌الارواح المقدسة التي حلت بفنائک.

آری، همچنان که ما در بخش اسناد کتاب تاریخ حقوق ایران نوشته‌ایم، ما ایرانیان، سه لایه‌ی تمدنی ارزشمند داریم که یکی متعلق به ایران باستان است و دیگری متعلق به ایران پس از اسلام و سه دیگر متعلق به جهان امروزی. بر نسل فرهنگمند و ایران‌دوست ما واجب است که با لاییش درست و آگاهانه نیکی‌ها و خوبی‌های هر دو لایه‌ی تمدنی پیشین را به نسل‌های بعد بسپارد و با اخذ اقتباس آگاهانه از تمدن جهانی و صنایع و فن‌آوری امروزی با سریلندی و سرفرازی در جمع ملل جهان، برای خود جایگاهی شایسته احراز نماید.

۲- نوروز در شعر و ادب پارسی

عشق به طبیعت در شعر کلاسیک فارسی به ویژه در بهار به تنهایی سخنوران پارسی گوی که اکثر آنها به مناسبت جشن نوروز سروده شده است، با روشنی و شفافیت کامل، متجلی است. رواج قصیده سرایی به سبک خراسانی، طبیعت گرایی در شعر فارسی را به اوج رسانید و به ویژه قصیده‌ها و مسمط‌های منوچهری دامغانی (شاعر بزرگ قرن پنجم) از بهترین بهاریه‌ها و نوروزیه‌های ادب کلاسیک به شمار می‌رود:

نوروز در آمد! ای منوچهری!
با لاله لعل و با گل خمری ...
شمشاد نگر بدان نکو زلفی
گلنار نگر بدان نکو چهری
منوچهری باز در مسمطی می‌گوید:
نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز

زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز ...
همچنین قصیده داغگاه فرخی سیستانی از معاصران منوچهری

دامغانی از بهترین بهاریه هاست، در حالی که وصف بهار منحصر به قصیده سرایان نیست بلکه فردوسی، سنایی و نظامی هم در مثنوی‌های بلند حماسی، عرفانی و عاشقانه خود به مناسبت‌های مختلف از بهار بسیار سخن گفته‌اند. غزل فارسی نیز سرشار از عشق به بهار است.

مولانا بزرگترین عارف ایرانی می‌گوید:

بهار آمد، بهار آمد،
بهاریات باید گفت
بکن ترجیع تا گویم،
شکوفه از کجا بشکفت؟

همین اندیشه را که بهار موسم نوزایی آفرینش و نشانه‌ی قدرت خالق عالم است، در شعر سعدی نیز می‌توان جست:
بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
در ادبیات و شعر کهن فارسی، البته در کنار بهاریه، خزانیه، برفیه و... هم وجود دارد. مثلاً ناصر خسرو خزانیه‌ای معروف به مطلع «چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش؟» و کمال‌الدین اصفهانی برفیه‌ای به مطلع «هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف» دارند. در حالی که کمتر شاعر فارسی زبان است که بهاریه‌ای سروده باشد. در همه‌ی بهاریه‌ها و نوروزیه‌ها از بالتدگی و شکوفایی طبیعت، نوشدن سال، مرگ زمستان و آمدن فصل گرما و رفتن فصل سرما، باز زایی، رویش و طراوت زمین و ریزش نرم نرم باران در فصل بهاران سخن می‌رود. برای نمونه لامعی گرگانی از شاعران قرن پنجم در قصیده‌ای پنجاه



بیتی، سر بر آوردن گل، رهایی لاله را از زندان خاک، و به بار نشستن گل سرخ (آذرگون) را در بهار چنین می‌سراید:

جهان از خلد گویی مایه گیرد، چون بهار آید
به چشم از دور هر دشتی بساط پر نگار آید
بر اردگل سر از گلزار و زندان بشکند لاله
بسفتد شنبلیله از بار و آذرگون به بار آید
نسفیر بلبل از تیمار جفت و ناله صلصل
گه از بالای سرو آید، گه از شاخ چنار آید

ستودن طبیعت، گل، سبزه و بهار در غزلیات شاعران شیرازی به روشنی متجلی است. سعدی و حافظ در باغ‌های پر گل شیراز، با شادی و سر زندگی و نشاط، در اشعار خود شکوفایی طبیعت را سروده‌اند؛ چنان که سعدی می‌گوید:

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستاندا
یا حافظ یک جای می‌گوید:
گل آمد، گل، وزان خوشتر نباشد.
و جای دیگر اردیبهشت را چنین می‌ستاید:
چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید.

متأسفانه در گذشته بسیاری از شاعران مدیحه سرا، ستودن بهار را مقدمه‌ای برای مدح زورمندان قرار داده‌اند. برای مثال، محمود خان صبا در بهاریه‌ای که در مدح ناصرالدین شاه ساخته است، می‌گوید:

به چشم خویش بدیدم بهار را کامروز
همی به بارگه شهریار جستی بار
بهار گفت ثنای شه و به رسم عبید
چو نقش پرده در استاد از بر دیوار

شاید در میان شاعران ایران، منوچهری دامغانی بیشترین تعلق را به طبیعت در شعر خود نشان داده باشد:

نوبهار آمد و آورد گل تازه فراز
می خوشبوی فراز آور و بر بط بنواز

منوچهری به عنوان یک شاعر شادان و خندان، در برابر شاعران گریانی چون عطار که مصیبت نامه‌ها ساخته‌اند، تنها به زیبایی‌های طبیعت و شاد خواری‌ها و لذت جویی‌ها سرگرم است، در حالی که جمعی دیگر از شاعران متمعمق و متفکر، مثل خیام و ناصر خسرو انسان را از توجه به ظواهر و مظاهر طبیعت برحذر داشته و به خود سازی و شکوفایی روحی یا درونی کردن بهار طبیعت در طبع و سرشت خویش تشویق کرده‌اند. ناصر خسرو می‌گوید:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

چند گویی که چو هنگام بهار آید
گل به بار آید و بادام به بار آید؟
روی بستان را چون چهره دلبران
از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید
روی گلنار چو بزداید قطره شب
بلبل از گل به سلام گل ناز آید
باغ را کز دی، کافور نثار آمد
چون بهار آید، لولوش نثار آید ...
شصت بار آمده نوروز صرا مهمان
جز همان نیست اگر شد صد بار آید!

که با چنین گفتارهای شادکننده‌ای میانه ندارند و تلخ‌وش و تندزبان، آمدن بهار را یادآور خاطرات ناخوش و تجربه‌های تلخ سیاسی خویش و جامعه می‌دانند. با آمدن بهار چنین کسی به خویش فرو می‌رود و می‌گوید:

بهار آمد، پریشان باغ من افسرده بود اما
به جو برگشت آب رفته، ماهی مرده بود اما
و دیگری می‌گوید:

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم
اخوان ثالث در جای دیگر می‌گوید:

من و این باغ و بهاری، که ندادی تو خدایا
من و این نقش و نگاری، که ندادی تو خدایا

همه عمرم به زمستان شد و در دوزخ پستان
به بهشت و به بهاری، که ندادی تو خدایا
تا سلامم که رساند به سوی شهر سلامت؟

مردماند اسب و سواری، که ندادی تو خدایا!
و باز در جایی دیگر، وقتی بهار می‌آید، می‌گوید:

اینک بهار دیگر، شاید خبر نداری؟
یا رفتن زمستان، باور دگر نداری؟
اکنون همه درختان، پر جست و پُر جوانه است
اعجاز روح رویش، باور مگر نداری؟

... ای سنگ خون یخین جغدا در بیشه زمستان
اینک بهار دیگر! شاید خبر نداری؟
دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی می‌گوید:

شهر خاموش من! آن روح بهارانت کو؟
شسور و ششیدایی انبوه هزارانت کو؟
می‌خزد در ری هر برگ تو خوناب خزان،
نکتهت صبحدم و بوی بهارانت کو؟

شفیعی کدکنی یکی از مزامیر خود را در ۱۳۴۹ «بهار» نام نهاده و
برای آمدن بهار گفته است:

تو می‌آیی و در باران رنگباران
صدای گام نرمانم تو بر خاک
سپیداران عریان را
به اسفندارمذ تبریک خواهد گفت!

تو می‌خندی و در شرم شمیمت، شب
بخور مجمری خواهد شدن در مقدم خورشید
نثاران رخت از باغ بیداران؛
شقایق‌ها و عاشق‌ها،
چه غم کاین ارغوان تشنه راه،
در رهگذار خود، نخواهی دید.

۱۰

۵ - تأثیر اوضاع سیاسی - اجتماعی

از مقایسه این اشعار ثابت می‌شود که نه تنها فضا و محیط زیست هر کسی بلکه همچنین جهان بینی او خواه ناخواه در اثر او تأثیر می‌گذارد. از یک سو کسی که اهل منطقه‌های کوهستانی است با کسی که در کنار دریا زندگی می‌کند و این هر دو با کسی که در حاشیه کویر و ریگزاران عمر می‌گذراند، فضاهای متفاوتی را اشغال می‌کنند. و در نتیجه تصوورها و تصویرهای متضادی خواهند داشت. افزون بر این هر کس صرف نظر از محیط زیست طبیعی یا اوضاع فردی و خصوصی - سالم یا بیمار، گشاده دست یا تنگ دست، جوان یا پیر، عالم یا جاهل - به اقتضای جهان بینی و اندیشه‌های درونی‌اش نسبت به آمدن بهار و جشن طبیعت و سنت دیربای ملی نوروز برداشتی متفاوت دارد. یکی بهار را جشن می‌گیرد و زایش سالانه آفرینش را بهانه‌ای برای شادی خویش و شاد کردن دیگران و به ویژه خانواده و اطرافیان‌ش از یک سوی و انسجام و تحکیم سنت‌های فرهنگی و اجتماعی و تقویت هویت ملی از سوی دیگر می‌داند. در نقطه مقابل، دیگری با نگرستن نقادانه به احوال خویش و مردم پیرامونش، همچون خیام، نوزایی طبیعت را نادیده می‌گیرد و در عوض توجه خود را بر ناپایداری و بی‌بقایی جهان، تبدیل و تحوّل جهانیان متمرکز می‌کند و یا در حوزه‌ی عام همچون عوام می‌گوید: هرچه آمد سال نو، گویم دروغ از پارسال. یا در حوزه‌ی خواص، اخلاق انسانی و مدنیت بشری را می‌بیند که روی به افول دارد و فرهنگ را می‌بیند که در مسیر ابتذال و زوال می‌رود.

همین اختلاف نظر در میان شاعران معاصر نیز قابل ارائه است. برای مثال، از یک سوی می‌بینیم که در مثل، زنده‌یاد استاد سید علینقی امین متخلص به ابن امین که هم نان و آب او برابر بوده است و هم با اعتقاد به مبدأ و معاد و قناعت، زیاده‌طلبی نداشته است، در ده‌ها بهاریه خود آمدن بهار را مکرر موضوع سخن قرار داده و در ۱۳۱۸ گفته است:

ساقیا! جام باده ده بر من

سپری شد مه دی و بهمن
ماه اسفند رفت و نوروز است

وقت عیش است و باده نوشیدن
در برابر چنین بهاریه‌ها و نوروزیه‌های توصیفی که نوزایی جهان را با آریه‌های سخن موزون جشن می‌گیرد، شاعران نوپرداز درجه اول همچون احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث و شفیعی کدکنی را می‌بینیم

۶ - تأثیرپذیری طبیعی و تقلیدی

این شواهد نشان می‌دهد که تجربه‌های فردی و اجتماعی هر فرد، از جهت رسیدن به آرزوهای فردی و آرمان‌های جمعی‌اش، احوال خصوصی و خانوادگی‌اش از سلامت و بیماری، ثروت و فقر، روابط عاطفی و شغلی‌اش با دیگران و امثال این‌ها، همچنان که محیط پرورش انسان اعم از محیط اجتماعی و طبیعی در تکوین

شخصیت و شکل‌گیری هویت فرد و علایق و واکنش‌های او و خلاصه جهان بینی او تأثیر می‌گذارد. این تأثیر پذیری گاهی مستقیم و طبیعی و گاهی غیر مستقیم و تصنعی (از طریق تقلید قدما و استقبال از شاعران سنتی) است.

تأثیر پذیری طبیعی، این است که مثلاً در جامعه کشاورزی و دامداری، گذر زمان و به خصوص اعتدال ربیعی و رسیدن بهار، نویدی برای آغاز کار در کشتزار و بهره برداری بیشتر از امکانات طبیعی و مادی و فضای زندگی است. همچنان که باز به طور طبیعی یک کارمند اداری شهرنشین امروزی با حقوق ثابت ماهیانه که در تابستان و زمستان مساوی است، طبیعت را در زندگی خویش کمتر دخیل می‌بیند و احياناً آمدن عید را مویسم هزینه‌های بیشتر و تجدید سال را هنگامه‌ای دیگر از بالا رفتن قیمت کالاها می‌شناسد. برای نمونه می‌بینیم که فریدون مشیری شاعری شهرنشین است که از دود و آلودگی شهر نشینی شکایت می‌کند:

در این دود جوشان فواره وار
نخندد شکوفه بنالند درخت
نروید بنفشه، نتابد بهار
اما، نیما آشکارا و آگاهانه
پدیده‌های محیط زیست خود
را، همچون جنگل و دریا و
درختان و حیوان‌ها، در شعر
خویش می‌آورد و برای نمونه
می‌گوید:

یادم از روزی سیه می‌آید و
جای نموری
در میان جنگل بسیار
دوری

آخر فصل زمستان بود و
یک سر هر کجا در زیر باران رود ...
نیما به ویژه از این جهت که خود بیشتر در روستا و جنگل وقت
می‌گذرانید، به طبیعت نزدیک‌تر بود، چنان که در افسانه می‌گوید:

«من از این دونان شهرستان نیم»
بلکه می‌گوید:
می‌تراود مهتاب
می‌درخشد شبتاب

در دهه‌های اخیر، دغدغه‌های فردی و اجتماعی، فرصت و گاهی
حتی امکان جشن گرفتن به سامان را برای نوروز از بسیاری از ما در
حوزه بزرگ تمدنی و فرهنگی ایران سلب کرده و بهار برای بسیاری از
مردم ما به تعبیر شاملو «بی مصرف» افتاده است:

بهار منتظر، بی مصرف افتاد
به هر پامی درنگی کرد و یگذشت!

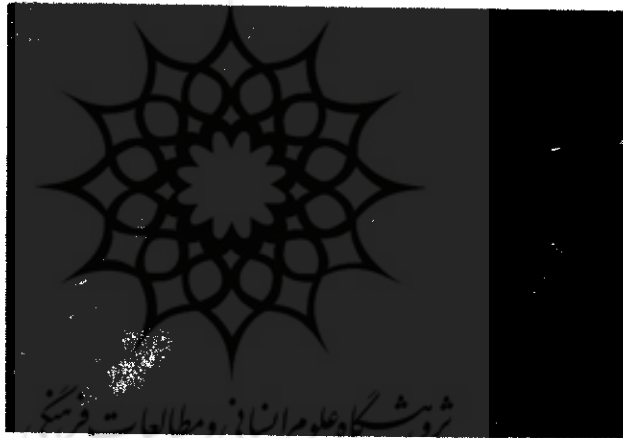
شاملو در پایانه سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گوید:
سال بد / سال باد / سال اشک / سال شک / سال روزهای دراز و
استقامت‌های کم / سال پست / سال درد / سالی که غرور گدایی کرد /
سال عزا
دکتر مهدی حمیدی شیرازی گفته است: «لاسفند و فروردین

امسال چه بد بود!» یا آن که س. حسام از معاصران در پایانه یکی
دیگر از این سال‌های بد، به جای ساختن بهار به چنین درد دل کرده
است:

باری، گردش سال و آمدن بهار همیشه برای همه افراد و همه
جوامع موجب جشن و شادی نبوده است و همه شاعران و اندیشمندان
دل به ظواهر طبیعت نسپردهند. اوضاع سیاسی و اجتماعی نیز در این
احساس‌ها مدخلیت دارد. در افغانستان طی چندین سال حکومت
طالبان برگزاری مراسم نوروز را در منطقه‌های زیر نفوذ خود منع
می‌کرد. شاه سلطان حسین صفوی هم وقتی در ایران گرفتن جشن
نوروز را تحریم کرده بود!

هر ملتی ایامی را گرمی می‌دارد؛ امت اسلامی در کشورهای
سنتی‌نشین، دو عید بزرگ فطر (رمضان) و قربان را جشن می‌گیرند؛
شیعیان جهان بزرگ‌ترین عید مذهبی خود را عید غدیر (روز انتصاب
امام علی به جانشینی پیامبر) و نیمه‌ی شعبان (روز ولادت امام زمان)
می‌دانند. اما همه‌ی ما ایرانیان - اعم از سنی و شیعی و زرتشتی و
ارمنی و آشوری همچون نیاکان خود امیدها و آرزوهایمان را پا به پای
آمدن بهار در مد نظر می‌گیریم.

شاید در فضای آلوده کلان
شهرهای امروزی و در اوج
بحران‌های سیاسی، اجتماعی و
اقتصادی، جشن طبیعت و نوروز
مفهوم سابق خود را از دست داده
باشد، اما ما دست کم می‌توانیم از
این آیین غرورآفرین برای
پاسداری و سنت‌های قویم
فرهنگی از یک سوی و تحکیم
روابط خانوادگی، تقویت ارتباطات
میان گروهی و تجدید دوستی و



ایجاد ارتباطات، رفتارهای نیک اجتماعی و دید و بازدیدهای دوستانه
از سوی دیگر سود جوییم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- امین، سید حسن، تاریخ حقوق ایران، تهران، دایرةالمعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳.
- ۲- چاحظه، التاج، چاپ احمد زکی پاشا، ص ۱۵۹.
- ۳- نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ۱۳۲۰، ص ۱۲.
- ۴- شارن، ژان، سیاحت‌نامه، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹، ج ۲، ص ۳۶۶.
- ۵- معین، محمّد، مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، تهران، مؤسسه انتشارات معین، ۱۳۶۷، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۶۵.
- ۶- ذبیحته، دکتر نصرالله، زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، تهران، کوشش، ۱۳۷۰، ص ۳.
- ۷- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، چاپ دوم، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۸- ناصرخسرو قبادیانی، دیوان اشعار، به تصحیح سید نصرالله تقوی، تهران، کیلان، ۱۳۳۹، صص ۱۰۸-۱۰۹.
- ۹- شفیع کدکنی، محضرها، در کوچه باغ‌های نیشابور، چاپ هفتم، ص ۲۲.
- ۱۰- همو، از بودن و سرودن، چاپ دوم، ص ۳۹.